

ای هستی و نام ذولجلال
ای چشمِ دل و پرچمِ راهم

ای **حضرت عشق** بیکرانم
ای راه گشای نازنینم

آن حق و حقیقت
بانوی حقیقت

آن شاهِ جهان.....ن است
آن ساتیامِ جا.....ن است

ای میکده و شربِ مدامم
ای عشقِ من و مهر و سجودم
ای بتکده و نورِ خدایم

ای جامِ جم و قصه سرایم
ای ماهرخ و فر و شکوهم
ای پرتوِ تابانِ بهارم

آن حق و حقیقت
بانوی حقیقت

آن شاهِ جهان.....ن است
آن ساتیامِ جا.....ن است

ای حق و یقین و دلربایم
ای نعمتِ هر دار و ندارم

ای بت شکن و آیتِ جانم
ای پیرِ مغان و دلستانم

آن حق و حقیقت
بانوی حقیقت

آن شاهِ جهان.....ن است
آن ساتیامِ جا.....ن است

آن شاهِ ولایت، آن مالکِ جانم
آن حق و حقیقت، آن محرمِ رازم

آن اختر و ماهم، آن راز و نیازم
آن هوی کمالات، آن رحمتِ جان است

آن حق و حقیقت
بانوی حقیقت

آن شاهِ جهان.....ن است
آن ساتیامِ جا.....ن است

آن جامِ شرابم، آن مایهٔ جانم، آن صبر و قرارم، آن **حضرت عشق** ام

آن حق و حقیقت
بانوی حقیقت

آن شاهِ جهان.....ن است
آن ساتیامِ جا.....ن است (۳)